

هو العليم

مباحث دهة اول محرم الحرام ۱۴۳۹

با موضوع

# حیات جان

متن کامل سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین

استاد مخاولی

مجلس هفتم: چهارشنبه ۶ محرم الحرام ۱۴۳۹ - ۵/۷/۹۶

## فهرست مطالب

- ۱ ✓ آنچه امروزه به عنوان علوم مطرح می‌باشد، بی‌مبنا است .....
- ۱ ✓ علم، مبتنی بر دلیل و برهان است .....
- ۲ ✓ پیش‌فرض علوم رایج، نفی خداوند و امور غیبی است .....
- ۲ ✓ انسان بدون دین، انسان نیست .....
- ۳ ✓ تاریخچه بحث منشأ دین .....
- ۴ ✓ تعمیم‌های بدون دلیل، یک مغالطه بسیار خطرناک و ساقط‌کننده است .....
- ۴ ✓ اضعف علوم، علوم تجربی و حسّی است .....
- ۵ ✓ منشأ دین، نه تنها با این عالم است، بلکه مقدم بر این عالم است ..
- ۶ ✓ انسان آینه حق تعالی است .....
- ۶ ✓ روضه حضرت علی اصغر علیه السلام .....

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا أبى القاسم المصطفى محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

السلام عليك يا ابا عبد الله و على الأرواح التى حلت بفنائك

عليك منى سلام الله أبداً ما بقيت و بقى الليل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم

السلام على الحسين و على بنى الحسين و على أولاد الحسين و على أصحاب الحسين

هدیه به پیشگاه ملکوتی حضرت ابا عبد الله علیه السلام و یاران وفادارشان صلواتی عنایت بفرمایید.

### آنچه امروزه به عنوان علوم مطرح می‌باشد، بی‌مبنا است

در بحث بررسی نظریات درباره منشأ دین بودیم؛ شاید یک نکته‌ای که به زبان‌ها و بیان‌های مختلف بر روی آن خیلی تأکید کردیم، این بود که امروزه چیزهایی به نام علم جایگزین کتاب مقدس شده و بلکه متقن‌تر و مقدس‌تر از کتاب مقدس، جزء پیش‌فرض‌ها و سازنده ذهن عموم بشر - مسلمان و غیر مسلمان - شده است، به طوری که مسلمان متعهد و متدین ما وقتی که یک نکته‌ای را - مثلاً در جامعه‌شناسی یا زیست‌شناسی یا روان‌شناسی - موافق با کتاب خدا نمی‌بیند آنچه را که برمی‌گزیند آن نظریه است! چون رسوخ کرده است و آنچه را که رسوخ کرده، به راحتی نمی‌تواند از اذهان کنده شود!

به همین خاطر این مطلب را از زوایای مختلف و با زبان‌های گوناگون بررسی کردیم و طول هم کشید، ولی احساس می‌شود بازهم کم است.

آنچه به عنوان علوم در حال مطرح شدن است، مبنا ندارد، چون روی پیش‌فرض سوار است که آن پیش‌فرض‌ها غلط‌اند. ما حداقل با استفاده از مبانی ایدئولوژیک می‌گوییم غلط است؛ اما اگر دین هم نداشتیم، بازهم این پیش‌فرض‌ها اثبات شده نیستند، بنابراین چطور می‌شود علم را بر یک امر اثبات نشده بنا کرد؟!

### علم، مبتنی بر دلیل و برهان است

ساختمان رفیع علم، مبتنی بر دلیل و برهان است؛ و فرق علم با توهمات و خیالات و حدسیات در همین است، و لذا ظنّ و گمان علم نیستند.

اگر بی‌اعتقاد باشیم مبنا - یعنی آن پیش‌فرض اولیه - حدس و ظنّ و گمان است؛ و به همین خاطر است که متفاوت است و در آن اختلاف وجود دارد. اگر یک مسأله علمی دقیق می‌بود که تفاوت معنا نداشت. چند نفر شیمی‌دان در این مسأله اختلاف دارند که یک سری از اتم‌ها، پیوندهای آن‌ها حلقوی هست؟! هیچ اختلافی در این زمینه نیست! چون مبتنی بر حدث و حسّ نیست، چرا که اختلاف در حسّ بی‌معنا است به دلیل اینکه حسّ واحد است.

در مورد منشأ دین، ده نظریه بیان شده است؛ و خود این نشان‌دهنده این است که معلوم می‌شود که آبخورش از حدس‌ها و گمان‌ها و پیش‌فرض‌ها دارد سیراب می‌شود! در آنجایی هم که تجربه شده کفایت نمی‌کند، به فرض که صحیح باشد و بر روی قبائل بدوی آزمایش شده است و دیده‌اند که این اعتقادات و روش‌ها را دارند، به چه حساب تعمیم داده‌اند؟! مگر یک گروه در یک زمان، نماینده تمام مردم آن زمان هستند؟!!

مثلاً شما الان به عنوان یک فردی که می‌خواهید در مورد دین تحقیق نمایید، بروید هندوستان و آئین هندوها را بررسی کنید، و ببینید که دین آن‌ها آمیخته با یکسری اعتقادات خرافی است، آیا می‌توانید بگویید که مردم دنیا این‌گونه‌اند؟!!

یک گروه در یک عصر حتی نمی‌توانند نماینده همان عصر باشند، چه برسد به اینکه یک گروهی را بعد از شش هزار سال بگویید که نماینده

تمام آن عصر هستند!



یک مثال روشن تری بزینم:

در بیماری‌های روحی، یک بیماری وجود دارد به نام «مانیا» (mania)؛ در این بیماری وقتی فرد مبتلا را آزمایش می‌کنند، می‌بینند که لیتیوم (LITHIUM) خون این فرد پایین است، و لذا قرص لیتیوم را برای درمان او تجویز می‌کنند. آیا شما می‌توانید بگویید که چون لیتیوم این فرد پایین است، دچار بیماری سرخوشی و دوقطبی شده است؟! علم تجربی فقط می‌فهمد که لیتیوم این فرد پایین است و با دادن لیتیوم وضعیت روحی اش بهتر می‌شود؛ اما این سؤال را پاسخ نمی‌دهد که: اولاً آیا لیتیوم آمد پایین که فرد دچار این مشکل شد یا اینکه دچار این مشکل شد و سپس لیتیوم او پایین آمد؟! کدام یک منشأ دیگری است؟! ثانیاً چرا اصلاً لیتیوم پایین آمد؟! جایی برای از دست دادن لیتیوم که نداشت! علم در پاسخ به این سؤالات ساکت است و جوابی برای آن‌ها ندارد! مگر اینکه داستان‌سرایی کند! در حالی که با فضای علمی این‌گونه نمی‌توان حرف زد.

این قبیله‌ای که - مثلاً - الان در اعماق استرالیا دیده‌اند، آیا بشر اولیه این طوری بوده و بعد کم‌کم دین‌دار شده است؟! و خودش خود را دیندار کرده است؟! یا نه، بشر اولیه خودش دین‌دار بوده به دین جدی و توحیدی و سپس انسان‌های بعدی به خاطر انحراف این‌گونه شده‌اند؟! هر دو احتمال هست، و هر دو فرضیه قابل بحث است؛ چه شده که شما آن احتمال را می‌گیرید؟! این احتمال هم می‌رود که این همه انحطاط به خاطر انحراف بوده است.

مثل این است که کسی بیاید به سراغ مسیحیت و مشاهده کند که در آن خرافات و تثلیث حاکم است و بعد بگوید مسیحیت این‌گونه است! سؤال اینجاست که این چیزهایی که الان در مسیحیت مشاهده می‌کنید، آیا مسیحیت از اول این‌گونه بوده و بعداً در دین اسلام به دین توحید تبدیل شد؟! یا اینکه مسیحیت از اول دین توحیدی بوده ولی بعداً پیروانش در اثر انحراف، تثلیث را وارد آن کردند؟! اصلاً ما هیچ شاهده‌ی هم که نداشته باشیم، هر دو احتمال وجود دارد. گرچه شاهده‌ی داریم. پس اولاً یک قبیله - به فرض اینکه چنین قبیله‌ای باشد - نمی‌تواند نماینده مردم همه یک عصر باشد؛ ثانیاً به چه دلیل افراد این قبیله، نماینده مردم همه زمین باشند؟! همه این‌ها نیاز به اثبات دارد.

### پیش فرض علوم رایج، نفی خداوند و امور غیبی است

بنابراین کلاً یک پیش فرض اساسی در تمام این علوم وجود دارد، و آن عبارت است از نفی خداوند و امور غیبی؛ آنگاه بعد از اینکه این نفی اتفاق افتاد، کاروان پیش فرض‌های بعدی روی این پیش فرض سوار شده و به همین ترتیب جلو می‌رود. اصلاً اینکه چرا این بحث - منشأ دین - مطرح شده است، برمی‌گردد به آن پیش فرض که می‌گوید: دین یک امر معقول و منطقی نیست؛ چون اگر معقول باشد، دیگر سؤال ندارد. مثل این سؤال می‌شود که بگویند: چرا بشر غذا می‌خورد؟! خب معلوم است چون احتیاج دارد! به همین دلیل است که اگر کسی آن پیش فرض را کنار بگذارد و قائل به خداوند گردد، در این صورت سؤال از دین جزو بدیهیات خواهد شد. حالا شما می‌خواهید این امر واضح را توضیح دهید تا ذهنیت دقیق‌تر و عمیق‌تری پیدا کنید، آن یک بحث دیگری است. اما سؤالش جزو سؤالاتی است که روشن است.

### انسان بدون دین، انسان نیست

البته خداوند برای عمیق‌تر شدن این مسأله و بهتر راه‌یافتن، توضیح داده است. می‌فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا<sup>۱</sup>

خلقت خدا همین است، خود تو همین هستی و دین در وجود تو نهاده شده است. ان شاء الله راجع به این آیه فطرت، یکی دو جلسه‌ای صحبت خواهیم کرد. اتفاقاً آیه یک لطافتی دارد که این پیام را می‌دهد؛ چون وقتی می‌فرماید فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ، از تعبیر خاصی استفاده نموده است. در قرآن تعابیر مختلفی آمده است:

تعبیر «وَلِّ وَجْهَكَ» داریم؛ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ<sup>۲</sup>.

<sup>۱</sup> سوره مبارکه روم (۳۰)؛ قسمتی از آیه کریمه ۳۰.

<sup>۲</sup> سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۴۴.

تعبیر «وَجَّهَ وَجْهَكَ» داریم؛ **إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ** ۳.

تعبیر «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» ۴ داریم؛ **مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ** ۴.

هرکدام از این تعابیر، یک معنای سلوکی خاصی دارد، و دستورات و ویژه‌ای است برای اینکه انسان راه را پیدا نماید.

تعابیر قرآن برای لفاظی و عبارت‌پردازی نیست! بلکه این تعابیر و دستورات، ساحت‌های عمیق و ژرف سلوکی است که در قرآن به آن اشاره شده است، و با هم تفاوت دارد.

ما احکام قرآن را هم نکاویدیم، چه برسد به اخلاق قرآن، و چه برسد به معنویت و سلوک قرآنی که وقتی می‌فرماید **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ**، از ما چه می‌خواهد؟! و وقتی می‌فرماید **أَقِيمُوا الدِّينَ** ۵ از ما چه می‌خواهد؟! تفاوت بین این‌ها در ساحت‌های دستورات سلوکی و باطنی عمیق است؛ غرض اینکه در اینجا بعد از دستور به **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ** بلافاصله به علت آن اشاره نموده و می‌فرماید چون وجود تو این است که بدون دین انسان نیستی و اصلاً هیچ نیستی!

در جاهای دیگر نیز به این نکته اشاره فرموده است، مثلاً در سوره مبارکه الرحمن می‌فرماید:

**الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ** ۶

طبعاً اول باید بفرماید خلق انسان خلق کرد و سپس **عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ**، و بعد قرآن و دین و روش وصول به حق را به او آموزش داد. ولی تعلیم قرآن را مقدم آورده است؛ یعنی می‌خواهد بفهماند که این خلق مقدمه است و آن تعلیم قرآن مقدم است. به این معنا که خلق شده است به عنوان مقدمه اینکه به آن مرتبه برسد؛ ولی از حیث مقدم بودن و شرف رتبه‌ای، معلوم است که به خداوند رسیدن بالاتر و شریف‌تر است، و اگر این نباشد دیگر انسان نیست! یکی از اسرار تقدیم علم قرآن بر خلق انسان همین است که می‌فرماید: انسان آن وقتی انسان است که با قرآن مأنوس باشد، و معلّم به قرآن باشد، و راه رسیدن به خداوند را فهمیده باشد و عمل بنماید، و الا می‌شود بهائم که در این صورت دیگر بیان ندارد. این حقیقت در جاهای مختلفی و به لسان‌های مختلفی تذکر داده شده است.

## تاریخچه بحث منشأ دین

پس منشأ دین این شد که دین را یک امر واقعی و بدیهی ندانسته و یک واقعیتی برای آن قائل نبودند، و از سویی می‌دیدند که این امر غلط چقدر در تمام دنیا ریشه دوانده است، بنابراین رفته‌اند که ببینید علتش چیست؟! تاریخچه این بحث هم گفتیم که از حدود دو و نیم قرن پیش شروع شده است. اولین کسانی که در این زمینه مفصل بحث کرده‌اند، فردی است به نام «فویر باخ» که یک فیلسوف آلمانی است و کتابی دارد به نام «جوهره مسیحیت» و در ابتدا کارش را با نقد بر مسیحیت آغاز کرد.

هر کسی دنیای خودش را همان می‌داند که دور و برش است؛ در فضای اروپا علت بی‌دین شدن آن‌ها دینشان بود، دینی که فراوان مغالطه و تناقضات و مشکلات داشت. و این ناشی از کم بودن افق دید همه انسان‌ها است، یعنی دنیا را همان طوری می‌بینند که اطرافشان است و دین را همان می‌دانند که خودشان دارند، یعنی نمی‌گویند دین من این‌گونه است، بلکه می‌گویند دین این‌گونه است؛ بنابراین اگر ببیند آنچه که به عنوان دین یافته است دارای مشکل می‌باشد، می‌گوید دین مشکل دارد، نمی‌گویند دین من و این مسیحیتی که الان من به آن ملتزم هستم مشکل دارد و باید بگردم شاید دین دیگری هم باشد؛ به همین دلیل است که نوعاً فرار از دین، به بی‌دینی است نه به دین دیگری؛ نوعاً لائیک می‌شوند و خیلی کم است افرادی که بروند سراغ دین دیگری و تحقیق کنند و ببینند آیا این مشکلاتی که در اینجا به نظرشان آمده است، در دین دیگر هم وجود دارد یا نه؛ و

۳ سوره مبارکه انعام (۶)؛ قسمتی از آیه کریمه ۷۹.

۴ سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۱۲.

۵ سوره مبارکه شوری (۴۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۳.

۶ سوره مبارکه الرحمن (۵۵)؛ آیات کریمه ۱ تا ۳.

علت آن هم برمی‌گردد به تنبلی، تساهل و سهل‌انگاری‌های روحی روانی و راحت‌طلبی‌ها، و یک بخش دیگرش هم برمی‌گردد به اینکه آنچه را که می‌یابد، فکر می‌کند همه عالم همین است.

حرف‌های فویر باخ در حقیقت مبنا شد برای مارکس و هگل؛ که این‌ها خیلی از فویر باخ تعریف کرده‌اند.

### تعمیم‌های بدون دلیل، یک مغالطه بسیار خطرناک و ساقط‌کننده است

پس مغالطه‌ای که در اینجا پدید آمد این بود که عنوان کلی دین، جایگزین دین مسیحیت شد؛ یعنی به جای اینکه بگویند دین مسیحیت این‌گونه است، می‌گویند دین این چنین است.

و البته این یک مسأله‌ای است که - حتی در بین ما نیز - رایج شده است. مثلاً یک خطایی از یک آخوند یا یک دکتر می‌بینیم و بعد می‌گوییم آخوندها یا دکترها همه همین طوری‌اند! و این تعمیم‌های بدون دلیل، یک مغالطه بسیار خطرناک و ساقط‌کننده است و به شدت از لحاظ تقوا و فهم، انسان را آسیب می‌زند.

آن تعمیم بدون دلیل این بود که مشکلات دین مسیحیت را دید و وقتی خواست نقد کند، گفت که دین این‌گونه است، یعنی در واقع دارد همه دین‌ها را نقد می‌کند و از مسیحیت منتقل شده است به اصل دین!

برای نسبت دادن یک حکم به کل مجموعه، باید استقراء کرد و تک‌تک موارد را بررسی نمود. با دیدن یک مورد یا یک قبیله که نمی‌توان آن را به همه نسبت داد! با کدام منطق؟! امروزه به اسم دین چیزهایی داریم که هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد، مثلاً ادرار گاو را به عنوان تبرک می‌خورند! آیا می‌گویند که دین این است؟! کدام عقلی این را می‌پذیرد که این کار را تعمیم بدهد به همه دین‌داران؟!

مغالطه دیگری که در اینجا صورت گرفته این است: به فرض که شما عملی را از یک فرد دیدید، از کجا می‌فهمید که انگیزه‌اش چه بوده است؟! مگر ما انگیزه‌ها را متوجه می‌شویم؟! به فرض که شما از روی قرائن و شواهدی فهمیدید که یک گروهی در ابتدای تاریخ، ارواحی را می‌پرستیدند، از کجا می‌فهمید که منشأ آن جهل بوده است یا ترس؟!

چندین مرتبه این را گفته‌ایم و یک‌بار دیگر نیز در اینجا تکرار کنیم که: ضعیف‌ترین علوم، علوم تجربی و حسّی است که ضعیف‌تر از آن نیست؛ چون:

**اولاً** آنچه می‌گویند خیلی کم است که قطعیت داشته باشد! به همین دلیل است که امروز می‌گویند این دارو خوب است، بعداً عوارضش ظاهر می‌شود! چرا که با تجربه به دست می‌آید، و تجربه روی تکرار حس و مشاهده است و به اصطلاح استقراء است، و استقراء تام - که تمام موارد بررسی بشود - محال است. حتی آن‌هایی که به سطح قانون رسیده است، گاهی استثناء برمی‌دارد.

**ثانیاً** در همان جایی هم که به قانون تبدیل شد، راهش یک‌طرفه است؛ یعنی می‌گویند - مثلاً - این دارو روی فلان میکروب در چشم این تأثیر را دارد، حال سؤال این است که آن دارو بر روی کلیه‌ها چه تأثیری دارد؟! علم تجربی در این‌گونه موارد ساکت است و باید تجربه مجزایی صورت بگیرد. به همین علت است که دارویی به بازار می‌آید و بعد از مدتی که عوارض آن مشخص شد، جمع می‌شود!

**ثالثاً** آیا فقط همین دارو چنین تأثیری را دارد و لاغیر، یا اینکه ممکن است موارد دیگری نیز باشد که چنین تأثیری را بگذارند؟! علم تجربی در این‌گونه موارد نیز ساکت است.

پس این دارو: ۱- قطعیت ندارد؛ ۲- آیا در موارد غیر تجربه‌شده‌اش نیز تأثیر می‌گذارد؟! ۳- آیا تنها موردی که تأثیر می‌گذارد همین است؟! علم تجربی در پاسخ به همه این سؤالات ساکت است!

### اضعف علوم، علوم تجربی و حسّی است

بنابراین ضعیف‌ترین علوم، علوم تجربی و حسّی است که امروزه سلطان علوم شمرده می‌شود!

از آن قوی‌تر علوم ریاضی است به خاطر جدا بودن از تجربه مادی می‌تواند نتایج کلی بدهد.

از آن قوی‌تر منطق است.

از آن قوی‌تر فلسفه است، که برهان دارد و حیطة آن گسترده‌تر است، و دوطرفه هم می‌باشد، یعنی می‌گویند که مثلاً این مورد این نتیجه را می‌دهد و آن طرف دیگر چنین نتیجه‌ای را نمی‌دهد.

از آن قوی تر پی بردن به حقیقت موجودات است؛ چون علم عبارت است از کشف واقعیات و اتصال مستقیم با آن‌ها که به آن شهود گفته می‌شود.

از آن قوی تر وحی و عقل است، که واقعیت ساز است و به تعبیر بعضی از بزرگان، سلطان علوم می‌باشد. وقتی که تعارضی پیش بیاید، آنچه که اقوی است مقدم تر است.

### منشأ دین، نه تنها با این عالم است، بلکه مقدم بر این عالم است

آنچه وحی - به عنوان علم قطعی و لایتغیر که از جانب علم نامتناهی به ما رسیده است - راجع به دین به ما گزارش داده، می‌گوید: اولین انسان - یعنی حضرت آدم علیه السلام - نه اینکه دین دار بوده، بلکه پیغمبر دین و مبلغ دین بوده است. مگر می‌شود بشر باشد و دین نباشد؟!

مثل این است که بگوییم موجود محتاج به غذا باشد و غذایی نباشد! که در این صورت حکمت خداوند زیر سؤال می‌رود. بنابراین حقیقت دین که خداوند گزارش داده است، با انسان آمده و بلکه قبل از این عالم بوده است. گزارش مربوط به قبل از این عالم را در آیه مربوط به ذریه - که در سوره اعراف است - بیان نموده و می‌فرماید:

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ از بنی آدم از ظهورشان ذریه آن‌ها را اخذ کرد وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ همه را شاهد گرفت بر خودشان و سپس در آنجا حقیقت دین را از همه آن‌ها مطالبه کرد أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ همه گفتند بله! با اینکه دین مربوط به عملکرد انسان و سیر او در عالم است، اما در قبل از این عالم - که عملکرد نداشته - به انسان عرض شده است؛ منتها در آنجا فقط در حد عرضه بوده که انسان تکویناً نسبت خودش را با دین بروز دهد. در آنجا همه گفتند ما دین را می‌خواهیم! در آنجا خداوند شهادت در ربوبیت را اخذ کرد و دین هم چیزی نیست جز باز شده ربوبیت خداوند؛ یعنی اگر کل دین - با تمام فروعات و جزئیات و مسائل ریزش - را جمع کنید، تبدیل می‌شود به کلمه «لا اله الا الله»، می‌شود «هو الله ربی، لا اله الا هو» یعنی حق و توحید حق.

یعنی دین باز شده «لا اله الا الله» است، همان طور که - از باب تمثیل - درخت شاداب خرما، باز شده آن هسته خرما است. رابطه حق تعالی و ربوبیت حق تعالی با دین، همان رابطه هسته با درخت است. این را همه انسان‌ها در آن عالم شهوداً دیدند، حتی یزید - که در اینجا پشت کرد - آنجا گفت بله! من شهادت می‌دهم به ربوبیت تو! این طور نبوده که عده‌ای بگویند بله و بعضی بگویند نه! همه بالاتفاق گفتند بله! چه کفار، چه ملحدین، چه زندیق‌ها، چه بت پرست‌ها، چه مسلمان‌ها و... چون در آنجا مانعی نبود.

بنابراین منشأ دین، نه تنها با این عالم است، بلکه مقدم بر این عالم است. و دین به صورت تکوینی به همه عرضه شده است، چون دین همان فطرت انسان است و فطرت انسان همان دین است. من دین دارم مثل این است که کسی بگوید من خودم هستم! یا مثل اینکه یک آینه وقتی بگوید من آینه هستم با آن وقتی که بگوید من چیزی هستم که تو را نشان می‌دهم چه تفاوتی دارد؟! هیچ فرقی ندارد و یکی است. اصلاً آینه یعنی چیزی که فرد مقابلش را نشان می‌دهد، چون ذات و سرشت و فطرتش این است که به خاطر زلال و شفاف بودنش، هر چیزی را که در مقابلش قرار بگیرد، نشان می‌دهد؛ حال چه بگوید من آینه هستم و چه بگوید من دیگر نما هستم، هیچ فرقی بین این دو نیست.

در آیه فطرت فرمود دین را بگیرید، چون فطرت شما است؛ اما در آیه عالم ذر می‌فرماید أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ خود را شاهد خودش قرار داد، یعنی خودش خودش را مشاهده نماید، بعد بلافاصله می‌فرماید ای انسان! تو چه هستی؟! جواب داده می‌شود: خود تو هستم! تو رب من هستی و من عبد تو هستم، أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ این الست برکم نتیجه دیدن خود می‌باشد، که توضیحات آن در روایات فراوان است، مثل: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۸</sup>، می‌فرماید وقتی تو خودت را ببینی و بفهمی که تو آینه‌ای و در مقابل جز خداوند هیچ چیزی نیست، این دارد ربوبیت را نشان می‌دهد.

<sup>۷</sup> سوره مبارکه اعراف (۷)؛ قسمت‌هایی از آیه کریمه ۱۷۲.

<sup>۸</sup> غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۵۸۸.

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوِيَّةُ»<sup>۹</sup>، عبودیت، یک حقیقت و جوہرہای است کہ کنہ آن ربوبیت حق تعالی است، دو تا چیز نیست.

## انسان آینه حق تعالی است

انسان باید متوجه باشد کہ آینه حق تعالی است و در درونش حقیقت هستی منعکس است؛ یک حقیقت واقعی، عینی و تکوینی کہ برای سلوک و حرکت بہ سمت خداوند باید از آن استفادہ نمود، فقط نباید بہ این آینه مستقل نگاہ کرد، بلکہ باید من را کنار بگذارد؛ «من» یعنی مستقل نگاہ کردن بہ آینه، و تا وقتی کہ مستقل بہ آینه نگاہ کنیم، آن حقیقت منعکس در آینه را نخواہیم دید.

فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرأیی<sup>۱۰</sup>

این گزارش حق تعالی از تاریخ، منشأ و کیفیت تحقق دین در بین مردم بود.

ما ان شاء الله در جلسہ بعد خیلی خیلی خلاصہ چندتا از نظریات رایج را می گوئیم و این بحث را تمام می کنیم. و برای مطالعہ بیشتر، مباحث را در اختیار سروران قرار می دهیم تا اگر کسی خواست، بررسی نماید.

خودم این مباحث را کہ مطالعہ می کردم، احساس می کردم کہ چقدر دارد وقت و عمرم تلف می شود! ولی چاره ای نیست، چون باید بیان می شد. یعنی آدم باید روی خرافات و خیالات مردم وقت بگذارد و بعد آن ها را نقد کند، و چاره ای ہم نیست.

## روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

ولما فجع الحسين بأهل بيته وولده ولم يبق غيره وغير النساء والذراري نادی:

وقتی کہ حضرت بہ مصیبت اهل بیت و فرزندان شان دچار شدند، و غیر از خودشان و زنان و اطفال کسی نماند، بہ صدای بلند ندا دادند و

فرمودند:

هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؛ آیا دفاع کننده ای هست کہ از حرم رسول خدا دفاع کند؟!؟

هَلْ مِنْ مُوحِدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؛ آیا موحدی پیدا می شود کہ در مورد ما از خدا خوف بکند و ما را مراعات بکند؟!؟

هَلْ مِنْ مُعِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ فِي إِعَانَتِنَا؛ آیا فریادرسی هست کہ در فریادرسی ما امید رحمت خدا را بجوید؟!؟

هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؛ آیا کمک کاری هست کہ بہ امید ثواب خدا ما را کمک کند؟!؟

حضرت این ها را با صدای بلند فرمودند و کسی پاسخ نداد!

وَازْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ؛ صدای زنان بہ ناله و شیون بلند شد.

فَتَقَدَّمَ علیه السلام إِلَى بَابِ الْخِيَمَةِ فَقَالَ نَاوِلُونِي عَلِيًّا ابْنِي الطِّفْلَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ؛ بہ در خیمہ تشریف آوردند و فرمودند طفل و فرزند کوچکم علی را

بدهید تا با او وداع کنم.

فَنَاوَلُوهُ الصَّبِيَّ؛ فرزند شیرخوار را بہ دست ایشان دادند.

فَجَعَلَ يَقْبَلُهُ وَهُوَ يَقُولُ؛ حضرت این بچہ رو می بوسیدند و می فرمودند:

وَيْلٌ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ جَدُّكَ مُحَمَّدًا الْمُصْطَفَى خَصَمَهُمْ؛ وای بر این مردمی کہ جد تو رسول خدا دشمن آنها است.

وَ الصَّبِيُّ فِي حِجْرِهِ؛ این کودک شیرخوار در آغوش حضرت بود.

إِذْ رَمَاهُ حَزْمَلَةُ بْنُ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ فِي حِجْرِ الْحُسَيْنِ؛ در آغوش پدر او را ذبح کرد.

فَتَلَقَّى الْحُسَيْنُ دَمَهُ حَتَّى امْتَلَأَتْ كَفُّهُ؛ حضرت دستشان را گرفتند تا پر از خون شد.

ثُمَّ رَمَى بِهِ إِلَى السَّمَاءِ؛ حضرت خون را بہ آسمان پاشیدند و فرمودند:

<sup>۹</sup> قَالَ الصَّادِقُ ع الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوِيَّةُ فَمَا فُقِدَ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ وَجَدَ فِي الرَّبُّوِيَّةِ وَ مَا خَفِيَ عَنِ الرَّبُّوِيَّةِ أُصِيبَ فِي الْعُبُودِيَّةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَيُّ مُوجُودٍ فِي عَيْبَتِكَ وَ فِي حَضْرَتِكَ وَ تَفْسِيرُ الْعُبُودِيَّةِ بِذَلِّ الْكُلِّ وَ سَبَبُ ذَلِكَ مَنَعُ النَّفْسِ عَمَّا نَهَى وَ حَمَلُهَا عَلَى مَا تَكْرَهُ وَ مِفْتَاحُ ذَلِكَ تَرْكُ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْعُزْلَةِ وَ طَرِيقَةُ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى قَالَ النَّبِيُّ ص اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ وَ حُرُوفُ الْعُبُدِ ثَلَاثَةٌ ع ب د فَالْعَيْنُ عِلْمُهُ بِاللَّهِ وَ الْبَاءُ بُوْنُهُ عَمَّنْ سِوَاهُ وَ الدَّالُّ دُنُوهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِلَا كَيْفٍ وَ لَا حِجَابٍ... (مصباح الشريعة، ص: ۷)

<sup>۱۰</sup> دیوان حافظ شیرازی، غزل شماره ۴۹۳.



خدایا! اگر مقدر نیست که ما پیروز شویم، این مصیبت‌ها را برای ما خیر قرار بده؛ سپس حضرت از اسب پیاده شدند و برای آن کودک حفره‌ای حفر نمودند و او را با خون آغشته کرد و بر او نماز خواند. و سپس فرمود:

هَوِّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ؛ آنچه بر من نازل می‌شود، بر من آسان است، چرا که در مقابل چشم خداست و خدا می‌بیند.  
قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ. ۱۱ امام باقر عليه السلام فرمودند: از آن خون قطره‌ای به زمین برنگشت.

والحمد لله رب العالمين

۱۱ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۵، ص: ۴۶.